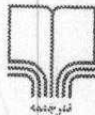




ناگهان مشهور شد

سرگنی ایزنشتاین ترجمه‌ی بهزاد موسوی امین

www.ketab.ir



سرشناسه: آیزنشتین، سرگی میخائیلوویچ، ۱۹۴۸-۱۸۹۸ م

Eisenstein, Sergei Mikhailovich

عنوان و نام پدیدآور: ناگهان مشهور شد / سرگئی آیزنشتین: مجموعه هزار موسوی امین

مشخصات نشر: تهران، نشر چشمه، ۱۳۹۷

مشخصات ظاهری: ۴۲۶ ص

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۹-۴۶۶-۱

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: [1968] "Aufbau und Gedanken des" grossen Revolutionärs der Filmkunst und fand sich berühmt.

موضوع: آیزنشتین، سرگی میخائیلوویچ، ۱۹۴۸-۱۸۹۸ م

موضوع: سینما -- روسیه‌ی شوروی -- تهیه‌کنندگان و کارگردانان -- سرگذشت‌نامه

موضوع: سینما -- روسیه‌ی شوروی -- تهیه‌کنندگان و کارگردانان

شناسه‌ی افزوده: موسوی امین، بهژاد، ترجم

شناسه‌ی افزوده: یوتکویچ، سرگی یوسیفوویچ، مقدم‌نویس

شناسه‌ی افزوده: Jutkewitsch, Sergei Josifowitsch

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۳ / ۳ / ۳ و ۹ / ۳ / ۱۹۹۸ PN

رده‌بندی دیویی: ۷۹۱ / ۲۳۰۲۳۲۰۹۲

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۳۷۰۹۶۲۶



cheshmehpublication



cheshmehpublication
www.cheshmeh.ir

رده‌بندی نشر چشمه: هنر- سینما

ناگهان مشهور شد
سرگئی ایزنشتاین
ترجمه‌ی بهزاد موسوی امین
ویراستار: امیرمطا جولایی

مدیر هنری: مجید عباسی
چاپ و صحافی: دارا
تیراژ: ۵۰۰ نسخه
چاپ ۱: تابستان ۱۳۹۷، تهران
ناظر: بی. بی. پ: یوسف امیرکیان
حق چاپ و انتشار محفوظ و مخصوص نشر چشمه است.
هرگونه اقتباس و استفاده از این اثر، مشروط به دریافت اجازه‌ی کتبی ناشر است.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۱۰-۴۶۶-۱

دفتر مرکزی و فروش نشر چشمه:

تهران، کارگر شمالی، تقاطع بزرگراه شهید نسیم، کوچه چهارم، پلاک ۲.
تلفن: ۸۸۳۳۳۶۰۰

کتابفروشی نشر چشمه‌ی کریم‌خان:

تهران، خیابان کریم‌خان زند، نبش میرزای شیرازی، شعبه ۱۰۷.
تلفن: ۸۸۹۰۷۷۶۶

کتابفروشی نشر چشمه‌ی کورش:

تهران، بزرگراه ستاری شمال، نبش خیابان پیامبر مرکزی، مجتمع تجاری کورش، طبقه‌ی ۴.
تلفن: ۴۴۹۷۱۹۸۸

کتابفروشی نشر چشمه‌ی راین:

تهران، خیابان نیاوران (باهتر)، بعد از سه‌راه پاسر (به سمت تجریش)، پلاک ۳۱۱.

کتابفروشی نشر چشمه‌ی بابل:

بابل، خیابان شریعتی، روبه‌روی شیرینی‌سرای بابل.
تلفن: ۰۱۱)۳۲۴۷۶۵۷۱

کتابفروشی نشر چشمه‌ی پریس:

تهران، پاسداران، نبش گلستان یکم، مجتمع پریس، طبقه‌ی ۲.
تلفن: ۹۱۰۰۱۲۵۸

در متن اصلی، برخی از فصل‌ها عنوان ندارد و، به جای عنوان، کلمات
آغازین آن فصل آورده شده است. در ترجمه‌ی فارسی، فصل‌هایی
را که عنوان نداشته‌اند، در فهرست، بدون عنوان و فقط با شماره‌ی
فصل آورده‌ایم.

فهرست

۹	مقدمه‌ی مترجم
۱۳	پیش‌گفتار
۲۱	فصل ۱: پیش‌درآمد
۳۰	فصل ۲: جوانکی از ریگا
۳۴	فصل ۳: خاطرات کودکی
۴۷	فصل ۴: فصلی درباره‌ی جدایی مامان و بابا
۵۲	فصل ۵: چگونه به کودکم بگویمش؟! [۱]
۵۴	فصل ۶
۶۲	فصل ۷
۶۷	فصل ۸: نوگورود - لوس‌رمدیوس
۷۴	فصل ۹: چگونه طراحی را آموختم
۹۲	فصل ۱۰: آرکادی اورتشنکو
۱۰۱	فصل ۱۱
۱۰۷	فصل ۱۲: دورینسک
۱۰۹	فصل ۱۳: کتاب‌ها در سفر
۱۲۰	فصل ۱۴: بالای سر اسکلت‌ها
۱۲۷	فصل ۱۵: خاطره‌ی شبی از مینسک
۱۲۹	فصل ۱۶: چگونه به کودکم بگویمش؟! [۲]
۱۳۹	فصل ۱۷: نون
۱۴۵	فصل ۱۸
۱۴۷	فصل ۱۹
۱۴۹	فصل ۲۰
۱۵۱	فصل ۲۱: پیش‌برده (سورین)
۱۶۳	فصل ۲۲: جاده‌ی گرنل
۱۶۷	فصل ۲۳
۱۹۳	فصل ۲۴: حماسه. گانس. کولت
۲۰۱	فصل ۲۵: حماسه. کوکتو

۲۱۲	فصل ۲۶
۲۱۴	فصل ۲۷: بانویی با دستکش های سیاه
۲۲۰	فصل ۲۸: همه چیز به نقطه‌ی صفر بازگشت
۲۲۳	فصل ۲۹: رفیق لئون
۲۳۱	فصل ۳۰: اتوه.د. وکنگر فرنگی
۲۳۹	فصل ۳۱: راه به سوی بوئیس آیرس
۲۴۶	فصل ۳۲
۲۵۵	فصل ۳۳: تسوايگ، بابل، تولر، میرهولد، فروید
۲۶۴	فصل ۳۴
۲۶۵	فصل ۳۵
۲۶۶	فصل ۳۶: آثار دآس
۲۷۴	فصل ۳۷: رزدها در شب
۲۸۵	فصل ۳۸
۲۸۹	فصل ۳۹: کتاب [۱]
۲۹۲	فصل ۴۰: کتاب [۲]
۲۹۷	فصل ۴۱
۳۱۶	فصل ۴۲: در باب رنج‌ها، ولتر
۳۳۷	فصل ۴۳: چگونه به کودکم بگویمش؟! [۳]
۳۴۱	فصل ۴۴: منطق حیوان
۳۴۴	فصل ۴۵: می تو
۳۴۶	فصل ۴۶
۳۴۹	فصل ۴۷: داستان نمای درشت
۳۵۷	فصل ۴۸
۳۵۹	فصل ۴۹: دیدار با ماگناسکو
۳۶۵	فصل ۵۰: سرچشمه‌ی خوشبختی
۳۶۸	فصل ۵۱: رنگ
۳۷۱	فصل ۵۲: سه نامه درباره‌ی رنگ
۳۷۵	فصل ۵۳: چگونه به کودکم بگویمش؟! [۴]
۳۸۸	فصل ۵۴
۳۹۰	فصل ۵۵: سخن آخر، سخن آخر، سخن آخر
۳۹۱	پی‌نوشت‌ها
۴۱۱	نمایه

مقدمه‌ی مترجم

سرگنی میخائیل اویچ ایزنشتاین در ۱۸۹۸، در ریگا، در لتونی امروز (لاتویا)، از جمهوری‌های سابق شوروی، از مادری روسی و پدری آلمانی متولد شد. در دوران کودکی و نوجوانی کمتر آغوش گرم خانوادگی را تجربه کرد؛ چه، والدین او در همان زمان به دیدگان کنجکاو کودک با طبیعت آشنا می‌شد و آن را به فهم خود درمی‌آورد از هم جدا شدند. ایزنشتاین در ۱۵ ساله بود که حرفه‌ی از پیش تعیین شده برای او، یعنی مهندسی معماری، را ناتمام گذاشت و همزمان با پایان جنگ جهانی اول و آغاز جنگ داخلی، داوطلبانه در ارتش سرخ نام‌نویسی و در جبهه‌های جنگ داخلی شرکت کرد. در همان زمان بود که تصمیم به فراگیری فرهنگ شرقی گرفت. او با فرهنگ ژاپنی و چینی، خط هیروگلیف، فلسفه و بیان چینی و حتا هایکو ژاپنی آشنا شد.

بعد از پایان جنگ، موسسه‌ی حضور در تئاتر به او به طور جدی تحت تأثیر نمایش نامه‌ی ماساکاراد، اثر لرمانتوف، قرار گرفت تا آن‌که مدرسه‌ی هندسی را رها کرد و با اشتیاقی کم‌نظیر به تئاتر پرداخت. وارد تئاتر فرهنگ کارگری شد و همراه با سرگنی کوجا به شاگردی استاد نامی و پیشرو تئاتر، و سواد میرهولد، پذیرفته شد. طراحی صحنه از فعالیت‌های او تئاتر بود. آموخته‌هایش از میرهولد موجب رشد روزافزون تفکر تئاتر نوین در ذهن ایزنشتاین شد؛ تا آن‌که با بیان «رسانه جاذبه و سیرک» مخالفت خود را با تئاتر سنتی و بورژوازی ابراز کرد.

ضمن کار در زمینه‌ی طراحی و کارگردانی تئاتر، از جمله نمایش نامه‌هایی که در مقام کارگردان اجرا کرد، می‌توان از نمایش نامه‌های مرد عاقل در ۱۹۲۲ و مسکو می‌شنوی؟ در ۱۹۲۳ و ماسک‌های در ۱۹۲۱-۱۹۲۳ نام برد. مرد عاقل با اقتباس از اثر آستروفسکی بود که ایزنشتاین اجرای آن را به شکلی ابتکاری با نمایش حلقه‌ی کوتاه فیلمی به نام خاطرات گلو موف همراه کرد. او به تدریج متوجه شد که تئاتر انعطاف‌پذیر نیست و قدرت کافی برای «موتاز» و «جاذبه» ندارد، لذا تئاتر را برای همیشه رها کرد و به کارگردانی سینما پرداخت. اودارد تیسسه به عنوان فیلم‌بردار و گریگوری الکساندروف به عنوان بازیگر و سپس دستیار کارگردان، دو تن از

همکاران باوفای ایزنشتاین بودند که تقریباً تا آخرین آثارش با او همکاری صمیمانه داشتند و همسفر ایزنشتاین در خارج از کشور هم بودند.

اغلب آثار ایزنشتاین متأثر از نظریه‌ی او درباره‌ی سینما بود. او به «نما» به عنوان مفهوم نگاه نکرد، بلکه یک نما از نظر او در ارتباط با نماهای قبل و بعد خود معنا داشت. بدین سبب بود که نظریه‌ی «مونتاژ دیالکتیک» را در سینما بیان و آن را در فیلم هایش اجرا کرد. در این جا او به سنتزی می‌رسید که ترکیب نماهای فیلم‌های او را تشکیل می‌داد.

در ۱۹۲۴ اولین فیلم خود به نام اعتصاب را ساخت. در ۱۹۲۵ اثر تاریخی سینمایی رزمناو پوتمکین را ساخت و در ۱۹۲۷ فیلم اکتر (ده روزی که دنیا را لرزاند). و در ۱۹۲۹ فیلم کهنه و نورا ساخت. سفرهای متعددی به کشورهای فرانسه، آلمان، سوئیس و آمریکا داشت و به چند زبان سخنرانی‌هایی ایراد کرد. سال ۱۹۳۱ فیلم دیده باد مکزیک او ناتمام ماند. از ۱۹۳۲ به عنوان پروفیسور در دانشگاه سینمایی مشغول تدریس شد. فیلم الکساندر نوسکی در ۱۹۳۸ و فیلم ایوان مخوف را در ۱۹۴۴ ساخت که قسمت دوم فیلم اخیر ناتمام ماند. ایزنشتاین کارگردان، نظریه‌پرداز، مدرس و مؤلف چند کتاب در زمینه‌ی سینما بود.

فکر نوشتن خاطرات ایزنشتاین را ده سال قبل از جنگ جهانی دوم به خود مشغول داشت. او مقطع می‌نوشت، تا آن‌که در مدت اقامت خود در کلماتا به طور جدی به نوشتن خاطراتش پرداخت.

در یادداشت هفدهم اکتبر ۱۹۴۲ هر چند سال «مردم عادت دارند که خاطرات خود را پس از مرگ منتشر کنند، معمولاً پس از مرگ نویسنده، پس از گذشت سال‌ها، تا کسی رنجیده‌خاطر و آزرده نشود. اما چه اتفاقی می‌افتد اگر نه نویسنده، بلکه آن مقطعی از زندگی و تاریخ برد که برای نویسنده، دوران معاصر بوده است؟! در این صورت، می‌توان خاطرات پس از مرگ را در همین زمان‌ها نگاشت. خاطرات من از همین گونه است. درباره‌ی اروپای رویه‌زوال و نویسنده‌ای که همچنان زنده است.

ایزنشتاین، با نوشتن خاطراتش، بخش‌هایی از زندگی خود را به یاد خوانندگان ورق می‌زند، با همان گذرگاه‌ها و با پرسش از متنی به متن دیگر. نوشته‌های او گاه به صورت یادداشت کوتاه و مستقل و حتا توأم با جملات ناتمام و گاه تنها به صورت «اشاره» است. دلیل این امر را ایزنشتاین در سرابتای خاطراتش توضیح داده است. اشارات به صورت قیاسی پیش می‌روند.

در یادداشت‌ها بسیاری از مقاطع زندگی نویسنده ذکر نشده‌اند، چون ایزنشتاین تازه شروع به نوشتن خاطرات خود کرده بود، ضمناً این خاطرات در یک توالی تاریخی یا پراساس مجموعه‌ای از موضوعات نیامده‌اند. هر فصل برای خود مستقل است. از اپیزودهای دوران کودکی بدون مقدمه، به دوران اقامت خود در آمریکا می‌پرد و از استنتاجات نظری در باب هنر سینما به تصاویری از جنگ داخلی گریز می‌زند. برای مثال در جایی از یادآوری جسد الکساندر نوسکی در دوران کودکی که (بعدها) برای او به عنوان فیلم الهام‌بخش بود به خاطره‌ای از مکزیک، از اقامتش در هودسن به نمایشگاهی از آثار بزرگان فیلم یا از میدین و مجسمه‌های

ساخته شده در روسیه به مجسمه‌ی آزادی در امریکا یا به تلفیق خاطرات در مورد به وجود آمدن فیلم کهنه و نو. این نشتاین هیچ گونه محدودیتی در زمان و مکان قابل نیست و خاطرات او تنها با احساسات گذشته نوشته نشده اند، بلکه احساسات یک مقطع با مقاطع دیگر و همچنین با احساسات کنونی (در حال نوشتن) باهم ادغام می شوند.

بررسی این شکل نگارش نشان دهنده‌ی آن است که این نشتاین، همان طور که خاطراتش را می نوشت، فیلم می ساخت. متن های مستقل او را می توان به نماهای مستقل در فیلم تشبیه کرد و این موضوع گویای دیدگاه حاکم بر پدیده ها نزد این نشتاین است. متن ها می بایست در خدمت «مفاهیم برآمده از مقایسه ها» بی باشند که مورد نظر این نشتاین بود. بدین سبب این نشتاین به جز مواردی که نوشته ها به زمینه‌ی نظریه‌ی سینمایی اش مربوط می شد، به چهره و اقدام به نتیجه گیری مستقیم به روایت متداول ادبیات نمی کند. برای مثال در بخش چگونگی به کودکان بگوش [۱]؟ جایی که سوار بر درشکه می خواهد با پدرش تسویه حساب کند، به جای پرداختن به شرح گفت و گو، دبا بدر ترجیح می دهد به وصف خیابان رُزی، اسب های پدر و مجسمه‌ی آزادی پردازد...

ظاهراً این نشتاین معتقد بوده است که این احساسات تلفیق شده با یکدیگر تأثیرات خالص و صادقانه را بیان می دارند. از این رو به هیچ وجه موافق نیست دیگران برای نظم دادن به یادداشت ها، آن ها را بازنگری کنند. او عقیده داشت عبارات مستقل و حتا جملات نامرئی را که آن نوشته شده و اغلب تنها اشاراتی بوده اند (اشارات و قیاس ها)، شخصاً «موتاز» کند، اما متأسفانه معنای این کار نشد. ویژگی مقالات خودزندگی نامه‌ی او این مطلب که اغلب فصل ها فاقد تاریخ اند، ناشران را بر آن داشت که متون را نه براساس ترتیب و توالی نگارش، بلکه براساس توالی تاریخی وقایعی که در آن ها شرح داده شده است و نیز سیر منطقی آن تنظیم کنند.

در اصل کلیه‌ی فصل ها از نظر محتوا به سه دوره تقسیم می شوند: دوران کودکی و نوجوانی، دوران اقامت در خارج، مسائل مربوط به کار هنری. دوره‌ی اول در ماه مه، دومی در سن ورمی در فاصله‌ی ژوئیه تا نوامبر ۱۹۴۶ نوشته شده اند. برخی خاطرات که پیش از آن و در طول سال های ۱۹۴۵، ۱۹۴۶ نوشته شده بودند، از جمله بانویی با دستکش های سیاه در ۱۹۴۶ بازنویسی شد.

ماریا مندلسون پروکوفیو در خاطراتی از سرگنی پروکوفیف می نویسد:

در ۱۹۴۶ بهترین دوست شما، سرگنی میخائیلوویچ این نشتاین به سختی بیمار شد. ما او را در بیمارستان ملاقات کردیم. سرگنی میخائیلوویچ پس از سلام و احوال پررسی های اولیه گفت: «زندگی ربه پایان است. تنها تکمله ای بر آن باقی است» بیماری دوستش بر سرگنی سرگیوویچ بسیار گران آمد. او می دانست که اجازه‌ی کار و فعالیت نداشتن برای دوستش چه معنایی دارد و بالحنی تشویق آمیز او را ترغیب کرد خاطراتش را بنویسد. از یک سو این تکمله می توانست کامل شود و از سوی دیگر او به قدر کافی چیزهایی داشت که به یادآوری بیرزد و این ها می توانست کاری جالب و مفید باشد. (س. پروکوفیف، نوشته ها، اسناد، خاطرات، انتشارات موسکیز، مسکو، ۱۹۵۶، ص ۷۱۴)

بخش آخر بیوگرافی‌های ایزنشتاین تحت عنوان تکمله است و در تاریخ چهاردهم دسامبر ۱۹۴۶ نوشته شده است. ظاهراً ایزنشتاین می‌خواسته خاطرات خود را که بنای آن را در ۱۹۴۶ گذاشته بود به پایان برساند. فکر تکمله، که او خطاب به پروکوفیف بیان داشته، باید در این جا به طور کامل نمود می‌یافت، اما ایزنشتاین از این بخش تنها یک مقدمه نوشته است. چنین برمی‌آید که او با وجود کسالتش قصد داشت درباره‌ی تئاتر پترزبورگ، ملاقات با چارلی چاپلین و بسیاری چیزهای دیگر هم بنویسد که مرگ مهلتش نداد و در ۱۹۴۸ در مسکو چشم از جهان فرو بست.

یادداشت‌های موجود حتا در همین حد بازبینی و «مونتاژ» نشده هم حاوی گذرگاه‌هایی آگاهی‌بخش است. آن به پیش روی خواننده قرار دارد، بخشی از یادداشت‌های ایزنشتاین است که توسط انتشارات ایسکوستوا مسکو در ۱۹۶۴ به چاپ رسیده و برگردان فارسی آن از روی ترجمه‌ی آلمانی (ریتا براون، سال ۱۹۶۸، انتشارات هنشل، برلین غربی) صورت گرفته است. نسخه‌ی اصلی و تمام یادداشت‌های ایزنشتاین در آرشیو دولتی هنر و ادب روسیه در مسکو نگهداری می‌شود.